



«نگرش عقلی که موجب پدید آمدن تفکر انتقادی شد، حاصل آشنایی روشنفکران ایرانی با فرهنگ جدید مغرب زمین بود که از همان آغاز قرن نوزدهم آثار آن را در نوشته‌ها و گفته‌های متفکران ایرانی آن عصر می‌بینیم.»^۱

بررسی نتایج و تأثیرات عصر روشنایی یا روشنگری: (The Enlightenment) در ادبیات معاصر ایران، در نیمه اول قرن نوزدهم – که مقارن بود با سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه و اوایل حکومت ناصرالدین شاه – از جمله تحقیقات و تأملاتی است که به طور پراکنده در آثار برخی از روشنفکران آن دوره و پس از آن دیده می‌شود. جریانهای فکری این دوره از ادبیات ایران را نخست می‌توان در فعالیتهای علمی «میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، زین‌العابدین مراغه‌ای، طالبوف تبریزی» جست‌وجو کرد.

علاوه بر آثار روشنفکران مزبور عواملی مثل: گسترش روابط سیاسی ایران با اروپا؛ اعزام دانشجویان اروپا؛ تأسیس دارالفنون؛ انتشار روزنامه‌ها و مجلات تجدیدطلب؛ رواج صنعت چاپ در ایران؛ تکاپوی ایرانیان متمدنی برای جبران عقب‌ماندگی‌هایی که نسبت به اروپائیان داشتند، ایرانیان را به فکر جذب اندیشه‌های متفکران اروپایی انداخت. ترجمه آثار برخی از بزرگان علمی اروپایی به زبان فارسی و نیز نفوذ اندیشه‌های کسانی مثل «دکارت»، «آگوست کنت»، «روسو»، «هیوم»، «جان استوارت میل»، «پروودون»، و... را از پیامدهای این اعتقاد می‌توان شمرد. یکی از جنبه‌های این اندیشه تجدیدخواهی – در

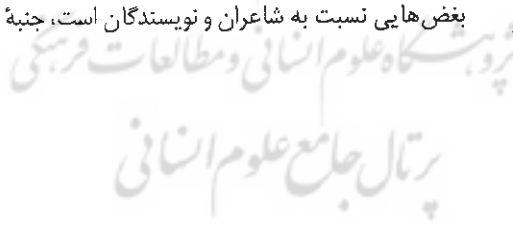
آغاز قرن نوزدهم – در ایران تحولی است که در حوزه نقد ادبی حاصل شد. منتقدان ادبی این دوره، نظم و نثر تقلیدی و تکراری مرسوم را نقد کردند و نقد ادبی این دوره «سلاحی است در دست روشنفکران ترقی‌خواه ایران که با یاری آن حکومت مشروطه و قانون را برپا سازند و در مبارزه با استبداد و همه عناصر فرهنگی محصول آن، که ادب تقلیدی نیز یکی از مظاهر آن بود، از آن استفاده کنند.»^۲

بیشتر مضامین انتقادهای منتقدان این دوره نیز عبارت است از: انتقاد از ادبیات غیر واقعی؛ اعتراض به برخی «تصنعات سنت پرستانه افراطی یا تملقات بی‌جا یا مبالغه‌های بی‌معنی در آثار شاعران و نویسندگان هم‌زمان خود.»

نقد ادبی سنتی در ایران با آنچه در نقد ادبی جدید وجود دارد، بسیار متفاوت است. نقد ادبی در ادبیات کلاسیک ایران نوعی نقد ذوقی و یا فنی است و کمتر نشانی از تحلیل موضوع و بررسی «ارزش محتوایی آثار ادبی» در آن دیده می‌شود.

جمع‌آوری نظریه‌های نقد ادبی در ادبیات دوره مذکور و به دست دادن نمونه‌هایی از نقد جدید ادبیات فارسی، کاری ارزشمند و پرفایده است که هر محقق و منتقد ادبی را به سرچشمه‌های نقد جدید که بر پایه «نگرش عقلی» است، رهنمون می‌شود و به او امکان بررسی و داوری منطقی و علمی را در آثار ادبی هر دوره‌ای می‌دهد و باعث به‌وجود آمدن روشی اصولی در نقد محتوایی – که به دور از ذوق نسبی و نوعی نقد فنی باشد – در کلیه آثار ادبی خواهد شد.

در گذشته ادبی ایران، نظریه‌هایی درباره آثار شاعران و نویسندگان دیده می‌شود که خالی از هرگونه ارزش واقعی انتقاد است. در این نظریه‌ها که عموماً مبتنی بر ذوق صاحبان آن است و یا با تکیه بر حب و بغض‌هایی نسبت به شاعران و نویسندگان است، جنبه



محتوایی آثار در نظر گرفته نشده است و بیشتر از خلال آنها می‌توان به طعنه‌ها و خرده‌گیریهای شخصی و یا تفاخرات و ستایشهای بی‌مورد پی برد.^۳

از ابتدای قرن نوزدهم، نویسندگان ایرانی با آشنایی با عوامل تجدد و جنبه‌های مدرن در ادبیات اروپایی، تغییراتی در قلمرو نقد ادبی ایجاد کردند: «بحث درباره صنایع بدیعی و لفظی کلام به ارزشیابی و داوری در باب موضوع و شیوه بیان تبدیل شد و به موازین علمی و اروپایی دست یافت. معیارهای ذهنی [Subjective] نقد جای خود را به معیارهای عینی [Objective] داد. بررسی موشکافانه و ملاتقطانه و... جای خود را به داوری درباره ارزش اجتماعی و انسانی آثار ادبی داد.»^۴

مؤلف گرامی کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی، با معرفی نخستین منتقدان ادبی ایران، نقد ادبی را به «مفهوم جدید آن که داوری علمی و مستدل درباره ارزش آثار ادبی باشد»، بررسی و تحلیل کرده است. ایشان ابتدا در پیشگفتار خود «عوامل پیدایش نقد ادبی جدید در ایران» را مطرح کرده و توضیح داده است. وی خاستگاه نقد ادبی جدید را، مقاله «قرتیکا»ی میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌داند. در پی این پیشگفتار، در مقدمه‌ای، با مطرح کردن آثار آخوندزاده درباره نقد ادبی جدید به تحلیل آن می‌پردازد. در این مقدمه فصلی با عنوان «پیشینه تاریخی نقد ادبی در ایران» آمده است که به نظر می‌رسد باید در پیشگفتار مؤلف بر کل کتاب مطرح می‌شد، زیرا این فصل، اختصاصاً به آخوندزاده مربوط نیست.

باری، فصل «پیشینه تاریخی نقد ادبی در ایران» تمهیدی است که خواننده، نقد ادبی گذشته ایران را تنها نسقدهی در ساخت و صورت‌های آثار ادبی و «فاقد معیارهای پذیرفتنی نقد ادبی» بداند؛ نقدهی که حاوی نکته‌گیریهای عوامانه و سطحی‌ای است که چندان

مهرداد چترابی
بررسی

خاستگاه نقد ادبی در ایران

درخور اعتبار و اعتنا نیست.

این کتاب به بررسی اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، زین‌العابدین مراغه‌ای، طالبوف تبریزی، احمد کسروی و صادق هدایت در حوزه نقد جدید ادبی پرداخته است. این جانب ضمن مطالعه کتاب، یادداشت‌هایی بر بعضی قسمت‌های آن نوشته است که هم شرحی است در معرفی آن کتاب جدید و هم تحلیل و نقدی است بر برخی نظریه‌های مؤلف گرامی آن. و اینک آن یادداشتها:

آخوندزاده؛ با عنوان «بنیان‌گذار نقد ادبی جدید در ایران» در این کتاب معرفی شده است. فصل‌هایی مثل «منابع فکری، فرهنگی و ادبی آخوندزاده»، «آخوندزاده و رئالیسم»، «قرتیکا»، «بازتاب قرتیکا» و نیز بررسی سایر آثار آخوندزاده محتوای نخستین بخش کتاب را تشکیل می‌دهد.

اندیشه‌های آخوندزاده مبتنی بر نوعی رئالیسم است که در حقیقت وامدار روند این اندیشه در ادبیات روسیه است. «این واقع‌گرایی سوسیالیست که اجتناب از «قالب‌گرایی» [Formalism] و «ذهنیت‌گرایی» [Subjectivism] را توصیه می‌کرد، از نویسنده می‌خواست تا زندگی را چنانکه هست - با همه سختی‌ها و زشتی‌هایش - تصویر و توصیف کند.»^۵

هر چند که «آخوندزاده فکر «قرتیکا» (نقد ادبی) را از روسها نگرفته... بلکه همچنان که خود او اشاره می‌کند آن را از «حکمای اروپا» دریافت کرده است، اما اعتقاد او به طرح واقعیات اجتماعی و رئالیسم ادبی البته حاصل اندیشه رئالیسم در ادبیات روسیه است.»^۶

بر طبق گفته یکی از تحلیل‌گران آثار آخوندزاده، «بنای نظریات زیباشناختی آخوندزاده در مقاله‌های انتقادی‌اش، درک رابطه هنر و زندگی است.»^۷ با توجه به این که آخوندزاده «به بی‌اثری فصیح‌ترین مواعظ سعدی پس از ششصد [سال] تلقین و تکرار» چنین

اشاره می‌کند:

«اگر نصایح و مواعظ مؤثر می‌شد، گلستان و بوستان شیخ اجل رحمة‌الله من اوله الی آخره - وعظ و نصیحت است، پس چرا اهل ایران در مدت ششصد [سال] هرگز ملتفت مواعظ و نصایح او نمی‌باشد»^۸ باید نتیجه گرفت که خود آخوندزاده هم، چنان که باید موفق به درک رابطه هنر و زندگی نشده است. چه، در کنار هنری بودن آثاری چون گلستان و بوستان - که به قول آخوندزاده به تمامی مواعظه و نصیحت است - نقد زندگی هر روزگاری را می‌توان در آن دید. البته شایسته بود که مؤلف به سستی این نظریه آخوندزاده اشاره می‌کرد. حتی در مقام پاسخ به آخوندزاده می‌توان گفت که در همین گلستان و بوستان هم نوعی «قرتیکا» - که آخوندزاده مفیدش می‌داند و روش خودش هم بر این اساس است - یعنی «نقد بر سمت استهزاء و تمسخر و سرزنش» - وجود دارد. دست کم باید گفت بوستان و گلستان مثال‌های خوبی برای نظریه آخوندزاده نبوده است و یا واقعاً او درک هنری شایسته‌ای از آنها به دست نیاورده است. احتوای گلستان و بوستان به «داروی تلخ انتقاد» در کنار شیرینی پند و مواعظه واضح‌تر از آن است که نیازمند گواهی از متن آن دو کتاب باشد.

آخوندزاده، به این دلیل که واقعیات تاریخی عوض شده است، دوره گلستان و بوستان و نیز قصاید سعدی را تمام شده می‌داند.^۹ غافل از این که این آثار هم از نظر قالب و هم از نظر محتوا، ویژگی‌هایی دارد که ارزش هنری آنها را همچنان حفظ کرده است. برای تأیید می‌توان یکی از قصاید سعدی را با اشعار شاعرانی چون عارف قزوینی، یا فرخی یزدی - که فقط در زمان خودشان در افواه مترنم بود - مقایسه کرد.

به طور کلی تمایل آخوندزاده به رئالیسم در ادبیات باعث برانگیخته شدن او بر ضد ادبیات کلاسیک و سنتی بود. شاید تجددگرایی اندیشه آخوندزاده را بتوان

تازه دانست، اما داوری کلی او را درباره ادبیات گذشته ایران به هیچ وجه نمی‌توان بر پایه استدلال درستی پنداشت.^{۱۰}

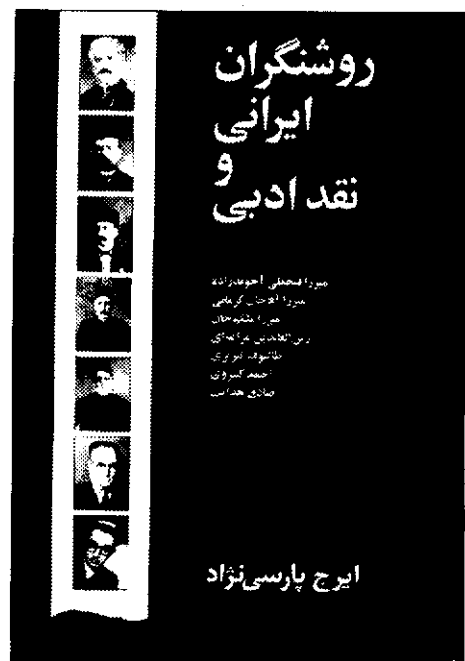
مقاله «قرتیکا»ی آخوندزاده و بازتاب آن به تفصیل به وسیله آقای پارسی نژاد، مؤلف کتاب، تحلیل شده است. در این مقاله، آخوندزاده یکی از قصاید «سروش اصفهانی» را به ترازوی نقد خویش برده است؛ ایراد آخوندزاده به وزن برخی از ابیات قصیده سروش کاملاً نابخاست، و مؤلف محترم هم از قول خویش و هم از قول «مرتضی قلی‌خان، منشی روزنامه ملت سنیة ایران»^{۱۱} و هم از قول استاد فقید علامه همایی، یادآور این داوری نادرست آخوندزاده شده است.

اما نکته‌ای که به نظر اینجانب شگفت آمد، نظریه مؤلف محترم درباره اغراق و برخی از صنایع شعر کلاسیک فارسی است. ایشان آورده‌اند: «... گذشته از این، اغراق نیز مانند بسیاری از صنایع شعر کلاسیک فارسی، امروز دیگر منسوخ شده است و ارزش زیبایی‌شناختی خود را از دست داده و دلیلی ندارد که همچنان ادامه یابد.»^{۱۲} کافی بود ایشان برای نمونه به شعر بزرگ‌ترین شاعران نو رجوع می‌کردند تا کاربرد اغراق و سایر صنایع شعری را - البته نه از روی تصنع و تکلف بلکه مناسب و بجا - ملاحظه فرمایند و این چنین به نادرست درباره ارزش زیباشناختی شعر نظر ندهند.

اما در قسمت «قرتیکا و معاصران ما»، مؤلف محترم، ابتدا استاد علامه جلال‌الدین همایی را یکی از قدیم‌ترین کسانی دانسته که درباره قرتیکا نظر داده است و در پی آن از چند صاحب‌نظر دیگر که پیش از علامه همایی از قرتیکای آخوندزاده یاد کرده‌اند، نام برده است.

نکته چشمگیر درباره نظر استاد علامه، همایی که آقای پارسی نژاد نقل کرده است اینک: ایشان از بررسی

پروژه‌های علمی انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



روشنگران ایرانی و نقد ادبی

ایرج پارسی نژاد

انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۰

خوبش از مقاله آن استاد، نتیجه گیری کرده است که استاد همایی جانب ادب و انصاف را نسبت به آخوندزاده نگاه نداشته است و سپس با ارائه شواهدی از مقاله استاد همایی - که به عنوان مقدمه دیوان سروش اصفهانی نوشته اند - آن استاد فقید را به تحریف آشکار در متن قرطیقا منسوب کرده است، «تحریفی که به قصد برانگیختن خشم و نفرت خواننده نسبت به آخوندزاده صورت گرفته است.» در نقل قولی که آقای پارسی نژاد از استاد همایی - از مقدمه ایشان بر دیوان سروش - کرده است، آورده: «نگارنده خود یا همه انتقادات و نوشته های آخوندزاده موافق و همداستان نیست. ضرورتی هم نمی بیند که عین نوشته های او را با همان تعبیرات خشن ترکی که قسمت عمده اش ناشی از تعصبات خام به صورت دلسوزی و مصلحت بینی است، اینجا نقل کند.»

چنانکه می بینیم، دو نکته بسیار مهم و معلوم از نوشته های آن استاد فقید به دست می آید: نخست اینکه همان گونه که ایشان به صراحت بیان کرده است عین نوشته های آخوندزاده را درباره قصیده سروش نقل نکرده و تنها به مضمون آن پرداخته است.^{۱۳} پس اینگونه اتهام «تحریف» به آن استاد - که به گواهی آثارش، نمونه درستی و راستی بود، علیه الرحمه - کار به سزایی نیست و شایسته تر بود که آقای پارسی نژاد با تأمل بیشتری در نوشته های استاد همایی حرمت علمی و شخصیتی آن استاد را فرو نمی گذاشت.

اما نکته دیگری که از اظهار نظر آن استاد دریافت می شود اینکه ایشان، آخوندزاده را متهم به «تعصب خام» کرده اند و اعتراض آقای پارسی نژاد این است که چرا استاد همایی برای اثبات این ادعا دلیلی ارائه نمی دهد؛ حقیقت این است که بر این ادعا، محقق دقیق و بی نظیر چون استاد مرحوم زرین کوب - که نظرش در نقد ادبی پذیرفته همگان است - نیز مهر تأیید زده است:

«... درباره سروش هم هر چند بعضی سخنانش [یعنی سخنان آخوندزاده در مقاله قرطیقا] بی شک مقبول است، لیکن ایرادی که بر حسن الفاظ شاعر دارد حاکی از قصور فهم خود اوست در ادراک دقایق ادبیات سنتی، چنانکه درباره ملای روم هم غالب اقوالش، هیچ اعتباری ندارد...»^{۱۴}

پر واضح است که هم اظهار نظر استاد همایی و هم داوری استاد زرین کوب درباره آخوندزاده، به دلیل آگاهی و درک عمیق آن دو فقید از دقایق و ظرائف شعر فارسی است، و حقیقت این است که آخوندزاده این دقایق و ظرائف را درک نکرده است. و این، چه دلیلی می تواند داشته باشد جز «تعصب خام؟»، که حتی از برخی داوریها و نقدهای دیگر او، قابل استنباط است: «بدون شک هیچ عبارتی جز سوء تعبیر یا سوء تفاهم نمی تواند چنین رای ناروایی را که آخوندزاده در باب مولوی اظهار کرده است، تفسیر کند...»^{۱۵}

شگفت انگیز است که جناب پارسی نژاد این نظر استاد همایی را درباره آخوندزاده، «روایت جدیدی از نقد قدما» خوانده است. به نظر می رسد ایشان از ارزش نقد علمی و دقیقی که دو تن از بزرگان ادب معاصر بیان کرده اند، غافل بوده است.

آقای پارسی نژاد بنا به قول خوبش، با بررسی نوشته های استاد همایی، «به آسانی حقانیت آخوندزاده را ثابت کرده است» و می نویسد: «اختصاص بیش از دو صفحه از روزنامه ای شش صفحه ای به شرح احوال او [و آثار یک شاعر متوسط و متملق درباری به راستی دور از خرد و روشن بینی است... به راستی جایی برای چاپ قصیده ابلهانه شاعر مداح گدا صفتی چون سروش اصفهانی نیست.» (روشنگران، ص ۷۶)

در پاسخ به این داوری ایشان [که گویا متوجه توصیه و ایراد خود به استاد همایی، درباره رعایت «جانب ادب و انصاف» نبوده اند!] باید گفت: ذکر احوال و آثار سروش - که حقیقتاً از نظر شاعری قدرت فراوان داشته است - حداقل فایده اش آگاهی های امروزی ما از شعر سروش و معاصران او است. و مگر در شعر آنها کم از وضعیت بازار شاعری و اوضاع و احوال زمانه آنها به ما خبر می رسد؟ و مگر بدون شعر شاعرانی چون سروش - هر چند به قول جناب پارسی نژاد «گدا صفت و ابله»! - سیر تحول و تطور شعر فارسی را می توان بررسی کرد؟ و زنده نگه داشتن تاریخ نقد ادبی، از پایه های نقد سنتی و آثاری که در گذشته نوشته شده است، غافل بمانیم.

باری، جنبه تجدیدگرایی آخوندزاده در نقد ادبی تازه و مؤثر است.^{۱۶} یکی از ایرادهای مهم آخوندزاده درباره سلسله نسب سروش اصفهانی است که آقای

پارسی نژاد هم از قول استاد همایی همین مسئله را تحلیل می کند: «سروش سلسله نسب خود را به نجم ثانی از سرداران شاه اسماعیل صفوی منتهی می کرد و به این انتساب افتخار می کرد.»^{۱۷} نتیجه گیری آقای پارسی نژاد این است که: «چنانکه می بینیم [استاد] همایی نیز خود دروغ سروش را فاش می کند. حال آنکه آخوندزاده صدسالگی پیش از او به ادعای نادرست شاعر، با استناد به اسناد تاریخی، رسیدگی کرده است.»^{۱۸}

درباره این سخن و نتیجه گیری عجیب آقای پارسی نژاد باید گفت: اولاً، استاد همایی دروغی را فاش نمی کند، چرا که در ادامه شرح حال سروش با ذکر قصیده ای از او، این نظریه را که سروش منسوب به نجم ثانی بوده است، تأیید می کند. این ابیات از آن قصیده است:

اگر چه خود نیم ایدون ز جمله اعیان

ولی نیای من اندر شمار اعیان بود

مرا نیاکان بودند پیشکار ملوک

کشان نگاشته با لاجورد ایوان بود

... زگشت دوران لابد پدرم دهقان گشت

که این نتیجه مر او را زگشت دوران بود

و استاد همایی به حق اظهار نظر می کند که:

«حقیقتاً خود او (سروش) بایستی مایه افتخار و مباحات آبا و اجدادش باشد.»

و دیگر اینکه، آقای پارسی نژاد نوشته اند، آخوندزاده، ادعای نادرست شاعر را درباره انتسابش به نجم ثانی «با استناد به اسناد تاریخی، رسیدگی کرده است.» در حالی که آخوندزاده در مقاله قرطیقا با تطویل بسیار فقط شرح حال نجم ثانی را از برخی متون تاریخی دوره صفویه نقل کرده است و سعی در نشان دادن شخصیتی مذموم و بی رحم و خونریز و متمول و مبدّر از نجم ثانی داشته است و هیچ جای مقاله یادآور رد انتساب سروش به نجم ثانی نشده است. بلکه اظهار شگفتی کرده که چرا سروش از این مرد [نجم ثانی] نفرت نمی کند و او را جد خود می شمارد، با وجودی که می بایست از او تحاشا و تبرا نماید.^{۱۹}

هر چند بحث انتساب یا عدم انتساب سروش به نجم ثانی چندان از اهمیت برخوردار نیست که هم آخوندزاده و هم آقای پارسی نژاد، اولی با تفصیل بسیار و دومی به اختصار، بدان پرداخته اند، لیکن نگارنده یادآور



می‌شود که در همه منابع تاریخی مربوط به دوره صفویه، که ذکری از نجم ثانی کرده‌اند، نام اصلی وی را «امیر یاراحمد خوزانی» نقل کرده‌اند.^{۲۰} و خوزان یکی از سه دهکده بزرگی است که به همراه «فروشان» و «درنوسفادران» سده معروف را تشکیل می‌دهد، و با توجه به این که سروش هم از فروشان بوده است، انتسابش به نجم ثانی خیلی هم بعید به نظر نمی‌رسد. اما، آخوندزاده غیر از مقاله قرتیکا، [که همان‌گونه که آقای پارسی نژاد بیان کرده است با اطناب و پراکنده‌گویی همراه است] مقاله‌ای هم با عنوان «ایراد» دارد که در آن از تاریخ روضه‌الصفای ناصری تألیف رضاقلی‌خان هدایت، انتقاد کرده است؛ این رساله در تاریخ ۱۲۷۹ قمری نوشته شده و طبعاً نخستین اثر آخوندزاده در زمینه نقد ادبی است.^{۲۱} نظریه‌های نقادانه آخوندزاده در رساله ایراد هم چندان اصولی و معتبر به نظر نمی‌رسد؛ بی‌فایده دانستن «نظم غزل و قصیده که در این اوقات بی‌مضمون و بی‌لذت گفته می‌شود» و توصیه به شاعران برای سرودن مثنوی «که متضمن حکایت و مبین احوال و اطوار طوایف مختلف‌اند»، ناشی از سلیقه شخصی آخوندزاده است و نظریه‌ای بی‌اساس است.

مؤلف روشنگران و... با نقل قسمتی از نوشته مرحوم دکتر زرین‌کوب از کتاب نه شرقی نه غربی، انسانی، ایشان را با «انتقادهای اساسی» آخوندزاده همدل نمی‌بیند. [روشنگران، ص ۸۴]. حال آنکه استاد زرین‌کوب در آثار خویش با دقت و انصاف تمام، تازگی و تأثیر اندیشه‌های آخوندزاده را در نقد ادبی پذیرفته‌اند و با «انتقادهای اساسی» وی مخالفتی ندارند. هر چند انتقادهای اساسی در آثار آخوندزاده خیلی کم‌رنگ‌تر از اعتراض‌های ناشی از بهانه‌جویی و کج‌فهمی و بدبینی اوست. مخالفت استاد زرین‌کوب با نکته‌گیریهایی که اهمیت و جزئی آخوندزاده است، که پیش‌تر درباره نظر ایشان سخن رفت.



آقای پارسی نژاد درباره مقاله دیگری از آخوندزاده با عنوان درباره ملای روم و تصنیف او می‌نویسد: «... انتقادهای ادبی آخوندزاده از قبیل پرگویی و پراکنده‌گویی ملال‌آور شاعر (مولوی) در برخی قسمت‌ها، دست‌کم از نظر بعضی از صاحب‌نظران قابل قبول به نظر می‌رسد و روی هم رفته مقاله‌ای است که در نقد ادبی به خصوص نقد مثنوی از ارزش نسبی برخوردار است.» [روشنگران، ص ۸۵] و سپس ایرادهایی را که آخوندزاده بر مثنوی گرفته مطرح می‌کند و پس از تحلیل، برخی از آنها را ناشی از اشتباه آخوندزاده برمی‌شمرد. انتقادهای آخوندزاده درباره مسائلی چون وحدت وجود، قائل بودن به بقای روح، قایل نبودن به بهشت و جهنم و نبوت و امامت، مفهوم فنای عارف و رعایت نکردن ادب و پرگویی و پراکنده‌گویی در مثنوی است.

شگفت این‌که آقای پارسی نژاد با برخی از این نظریه‌های بی‌اساس همدانستان است؛ سعی در توجیه برخی دارد و بعضی را کاملاً بر حق می‌داند؛ مثل پرگویی مولوی در مثنوی و شیوه قصه در قصه بیان کردن او. ایشان اگر آشنایی و انس بیشتری با مثنوی داشتند، این شیوه را نه تنها ملال‌آور نمی‌خواندند، بلکه بسیار مؤثر و پرکشش و عمیق می‌دانستند. و مگر نه این‌که بزرگ‌ترین محققان مثنوی این روش را حسن آن دانسته‌اند؟ و به همین جهت آن را عالی‌ترین نمونه ادب عرفانی فارسی تلقی کرده‌اند؟ پس بدون شک درباره این اندیشه‌های نادرست آخوندزاده از قول استاد زرین‌کوب باید گفت:

«هیچ عبارتی جز سوء تعبیر یا سوء تفاهم نمی‌تواند چنین رأی ناروایی را که آخوندزاده در باب مثنوی اظهار کرده است تفسیر کند.»^{۲۲}

در مقاله‌های دیگر آخوندزاده در حوزه نقد ادبی نیز لغزش‌های فراوانی وجود دارد. آقای پارسی نژاد ضمن معرفی آنها، خطاهای آخوندزاده را برمی‌شمرد و به درستی نتیجه‌گیری می‌کند که: «اما به نظر ما تلقی آخوندزاده از آثار ادبیات کلاسیک ایران تنها می‌تواند حاصل ناآگاهی او از نقش تاریخی اندیشه‌ها و اهمیت تأثیر آنها در زمانه‌شان و همچنین ارزش زیبایی‌شناختی آن آثار باشد.» [روشنگران ص ۹۶-۹۵]



مؤلف در دومین بخش از کتاب خویش به اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی در نقد ادبی پرداخته است، و آثار میرزا آقاخان را در حوزه نقد ادبی با معرفی و تحلیل کتاب رضوان آغاز کرده است و سپس رساله‌های «ریحان بوستان افروز»، «فن گفتن و نوشتن»، «نامه باستان»، «آیین اسکندری» [تاریخ ایران باستان]، «نامه سخنوران»، «تکوین و تشریح»، «سه مکتوب» و «صدخطابه» را از آثار وی در نقد ادبی دانسته است. او البته آثار دیگر میرزا آقاخان، مثل: رساله‌های «هفتاد و دو ملت»، «انشاءالله و ماشاءالله» را در حوزه نقد ادبی ندانسته و از آنها ذکری نکرده است.

نکته‌گفتنی درباره کتاب رضوان - که آقای پارسی نژاد آن را در زمینه نقد ادبی به شمار آورده است - این‌که: آثار و قطعاتی طنزآمیز را که به تقلید از گلستان سعدی و احیاناً رساله دلگشا و اخلاق الاشراف عبید نوشته شده است، نمی‌توان جزء آثار نقد ادبی میرزا آقاخان محسوب کرد. آنچه میرزا آقاخان در کتاب رضوان بدان پرداخته است به هیچ‌وجه در حوزه نقد ادبی نیست. چنانچه رضوان در زمینه نقد ادبی باشد، پس باید قطعات طنزآمیز گلستان و آثار عبیدزاکانی را از همین مقوله دانست! انتقادهای طنزگونه میرزا آقاخان را باید نقد مردم و جامعه زمان خویش نامید؛ یعنی همان نقدی که سعدی در گلستان و عبید در برخی رساله‌های خویش، کرده‌اند.

«در بین آثار وی که غالب آنها با لحنی تند و بی‌پروا اوضاع جاری عصر را انتقاد می‌کند، چند کتاب در تاریخ و حکمت هست که تقریباً هیچ کدام ارزش علمی زیادی ندارد و غالباً فقط از لحاظ طرز تلقی ترقیخواهانه مؤلف قابل توجه [می] باشند.»^{۲۳}

به هر روی، با توجه به توضیحاتی که آقای پارسی نژاد درباره رضوان داده و نیز اشاره خود میرزا آقاخان در مقدمه رضوان^{۲۴}، به نظر می‌رسد بهتر آن بود که «رضوان» ذیل عنوان «آثار میرزا آقاخان کرمانی در نقد ادبی» ذکر نمی‌شد.

اما متن رساله ناتمام «ریحان بوستان افروز» حاوی بیشتر اندیشه‌های میرزا آقاخان درباره نقد ادبی است. وی در این رساله - که از آثار آخر حیات اوست - در نتیجه آشنایی بیشتری که از ادبیات اروپایی به دست آورده است، به مقایسه محتوایی ادبیات ایران عصر



خوبش با آثار نویسندگان و متفکران اروپایی پرداخته است و از سبک مقلدانه و مصنوع نویسندگان ایرانی «که با چنگ زدن به فتنون بلاغی بیهوده می‌کوشند خوانندگان را در تأثیر خود بگیرند.» (روشنگران، ص ۱۲۴)، انتقاد کرده است. آنجایی که او حتی گلستان و بوستان را که مؤلفش «خواستگاره در ضمن حکایت... پادشاهان را نصیحت بدهد.» (روشنگران، ص ۱۲۵) – و البته به نظر میرزا آقاخان، مؤلف گلستان و بوستان و آثاری از این نوع، «از این معنی غفلت ورزیده‌اند» و نتوانسته‌اند به مقصود برسند، نقد می‌کند. در واقع آثار اولیه خود را نیز در ترازوی نقدش بی‌قدر خوانده است. خطاهای میرزا آقاخان در نظریه‌هایی که درباره شاعران و نویسندگان و متفکران ادب و عرفان و تمدن داده است از دانش اندک وی در این زمینه‌ها حکایت می‌کند و هرگز از اعتبار و ارزش علمی برخوردار نیست، اظهار نظرهایی مثل:

«موهومات محی‌الدین عربی و تخیلات فخر رازی و تسویلات امام غزالی و اشعار لاهوتی مولوی، اصلاح چه خلق و خو و اسباب کدام دولت و ثروت و ازدیاد ترقی و مدنیت و اعتبار و آبروی شما شده است و خواهد شد. جز باعث ازدیاد موهومات و انحراف عقل از اعتدال دیگر هیچ نتیجه و فایده نخواهد بخشید.»^{۲۵} و نیز انکار شعر صوفیانه و پژوهش‌های غلط وی درباره ریشه‌شناسی برخی از واژه‌ها و احساسات متعصبانه ضد عربی او، از این جمله است.

آنچه از نوشته‌های میرزا ملک‌خان به نقد ادبی مربوط می‌شود و از اهمیت بیشتری برخوردار است، انتقادهای او از روش نویسندگی منشیان مغلقت‌نویس و نثرهای پر تصنع و غیرطبیعی است که معنی و مفهوم در آنها فدای تصنعات و سجع‌پردازیهای بی‌مورد می‌شود. رساله «فرقه کج‌بینان» از این گونه است.

دیدگاه وی در این رساله در زمینه نقد نظم و نثر معاصر خودش یادآور مقاله قریکا و رساله ایراد آخوندزاده است. تنها تفاوت ملک‌خان با آخوندزاده نوع بیان آن دو است؛ آخوندزاده با صراحت از قصیده‌سروش و نثر روضه‌الصفای ناصری، انتقاد کرده و ملک‌خان با روش سؤال و جواب و بیشتر به صورت غیرمستقیم و غالباً همراه با طنز، او با ارائه صحنه‌هایی از مجالسی که شخصیت‌هایی با اندیشه‌های گوناگون در آن حضور دارند و به صورت

سؤال و جواب بین آن شخصیت‌ها، نظریه‌های خویش را بیان کرده است. و البته نظریه او همواره جانبداری از سادگی و روانی در نثر و انتقاد و اعتراض به گفته‌ها و نوشته‌های متکلف و مصنوع است. قصد وی از این انتقادهای نیز اصلاح و ترقی جامعه است. اما نکته مهم این که مؤلف کتاب روشنگران با نقل نوشته‌هایی از علامه قزوینی درباره نثر ملک‌خان به اعتراض برخاسته که: «تازگی و اصالت مطالب رساله «فرقه کج‌بینان» در نقد ادبی از نظر میرزا محمدخان قزوینی که مأنوسات ذهنی ادیبانه‌اش مانع کشف قلمروهای تازه ملک‌خان در نثر فارسی است، پنهان می‌ماند.» (روشنگران، ص ۱۷۵). سپس، انشای علامه قزوینی را همان انشایی می‌داند که ملک‌خان در نقد خویش به آن اعتراض کرده است، و می‌نویسد: «نثر محمد قزوینی... از نمونه‌های نثر غیر فصیح معاصر فارسی است؛ سرشار از لغات و عبارات و مترادفات نالازم عربی، تأکید و تکرارهای بی‌جا و جملات دراز...» (روشنگران، ص ۱۸۳) و پس از آن اظهار شگفتی می‌کند که چرا بعضی از معاصران ما از نوشته‌های او (علامه قزوینی) به عنوان «نمونه نثر فصیح فارسی» یاد کرده‌اند.

این داوری مؤلف درباره علامه قزوینی و نثر وی به این دلیل است که علامه قزوینی نثر ملک‌خان را نوعی «انشای عامیانه سخیف مهوع و مملو از اغلاط تألیفی و لغوی و صرفی و نحوی و...» می‌داند. خوشبختانه می‌توان با خواندن چند سطر از رساله «سیاحی گوید» (فرقه کج‌بینان)، که جناب پارسا نژاد به عنوان پیوست شماره دو به آخر کتاب خویش افزوده است، نظر علامه قزوینی را پذیرفت؛ با دیدن لغزشها و خطاهای ملک‌خان که آقای پارسا نژاد علتش را دوری بیست ساله ملک‌خان از ایران و نداشتن تحصیلات منظم زبان و ادبیات فارسی و عربی دانسته است – هر محقق منصفی به استنادی دقیق و پژوهنده‌ای نمونه چون علامه قزوینی حق خواهد داد که از نثر پر اشتباه ملک‌خان انتقاد کند.

دیگر اینکه، نثر متکلفی که ملک‌خان از آن انتقاد کرده و در نوشته‌های خود نمونه‌وار ذکر کرده است به هیچ‌وجه «همان انشای قزوینی و فضیلابی چون او» نیست، و به یقین نثر قزوینی را – با وجود دشواریهایی که برخی ناآشنایان در آن احساس می‌کنند – نمی‌توان «نمونه نثر غیرفصیح فارسی معاصر» دانست.

خوب بود جناب پارسا نژاد – اگر به دقت بی‌حد و ذوق سلیم علامه قزوینی، از آثار آن استاد مرحوم عنایتی نداشته – به این اظهار نظر دکتر زرین‌کوب توجه می‌نمود که: «در هر حال بی‌هیچ شک می‌توان گفت که قزوینی در نقد متون قدوه و پیشوای ادیبان جدید ایران است.»^{۲۶} تا دست کم از این داوری غیرمتصفانه که «تازگی و اصالت مطالب رساله فرقه کج‌بینان از نظر میرزا محمدخان قزوینی... پنهان می‌ماند»، خودداری می‌کرد و حق را که قزوینی به گردن نقد ادبی معاصر دارد، بهتر و شایسته‌تر از این می‌گزارد.^{۲۷}

نظریه‌های زین‌العابدین مراغه‌ای در زمینه نقد ادبی از خلال اثر معروف وی، سیاحتنامه ابراهیم بیگ به دست می‌آید. سواى نثر احیاناً ضعیف او که قابل برابری با «تالیفات طالبوف که با انشای ادبی هنرمندانه‌ای نوشته شده است»^{۲۸} نیست، مراغه‌ای را می‌توان از مهم‌ترین روشنگران قرن نوزدهم، دانست که به نظر این‌جانب سهم وی حتی از ملک‌خان و میرزا آقاخان، در این زمینه بیشتر است.

در میان اندیشه‌های مراغه‌ای و نیز طالبوف، انتقاد از سبک نویسندگان و شاعران مقلد و متکلف، در حقیقت تکرار افکار و انتقادهای آخوندزاده و میرزا آقاخان است. نظریه اصلاح‌طلبان را نیز می‌توان در حوزه انتقادهای اجتماعی او به شمار آورد. به هر حال طالبوف را در زمینه نقد ادبی به اندازه آخوندزاده و ملک‌خان و میرزا آقاخان، نمی‌توان دارای آراء و اندیشه‌های نو و مدرن دانست، اما به هیچ‌وجه برتری شیوه نویسندگی و قدرت او را در نثر، نسبت به دیگران نباید از یاد برد.

اما آنچه مؤلف درباره نظریه‌های احمد کسروی در نقد ادبی عنوان کرده است، همراه با تفصیل و تطویل بسیار است. و چه بسیار از این تفصیلهای که هیچ فایده‌ای به خواننده درباره اندیشه‌های نقادانه کسروی، نمی‌دهد؛ مثل توضیح سه صفحه‌ای مؤلف در تبیین اندیشه‌های حکمای یونان و برخی دیگر از متفکرانی چون تولستوی و کاسیرر. این توضیحات طولانی که به موضوع ربطی ندارد برای اثبات اندیشه‌های کسروی درباره نقد اجتماعی و اخلاقی است. این در حالی است که «نقد کسروی... از جهت شیوه بیان تند و سخت و



گزنده است و... در همه حال نقدی سرد و خشن و تند است و حکایت از تنقید زیاد نویسنده به مبادی اخلاقی و دوری او از عوالم ذوق و هنر دارد.»^{۲۹}

بی شک شخصیت کسروی و ارزش آثار وی در زمینه تاریخ و فرهنگ ایرانی بر هیچ کس پوشیده نیست ولی جنبه نقد ادبی در آثار کسروی - که آقای پارسی نژاد هم آن را «ضعیف ترین بخش کارنامه علمی» او دانسته نه از لحاظ کمی چندان به چشم می آید و نه از جنبه اصول علمی و روشهای صحیح نقد می توان ارزشی برای آنها قائل شد؛ نفی خیام و سعدی و حافظ و دیگران و متهم کردن آنها به بدآموزی و یا ندیده گرفتن ارزشهای تصوف و عرفان و یا بی ارغ و بهما دانستن رمان - در ادبیات اروپایی - هیچ ارزش علمی و نقادانه ای ندارد که به جهت آن کسروی را در نقد ادبی صاحب اندیشه بدانیم، و به نظر نویسنده این سطور، شایسته تر بود از علامه قزوینی، استاد فروزانفر و یا ملک الشعرای بهار، به جای کسروی نامی برده می شد و نظریه های نو آنها در نقد ادبی، تحلیل و بررسی می شد. حتی «تقی رفعت» در نقد ادبی قابل ذکر تر از کسروی است.

برخلاف کسروی، صادق هدایت، به عنوان منتقد ادبی ای که با به کار گرفتن روشی جدید در انتقاد به نقد متون و تحقیقات ادبی پرداخت در خور توجه و اهمیت است.

به هر روی، کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی از آنجا که به معرفی و تحلیل آثار نخستین منتقدان روشنگر ایرانی پرداخته است، اثری درخور توجه است. تحلیل آثار منتقدان این دوره - که چنان که باید با

عنایتی روبه رو نبوده اند - راهگشای دستیابی به ریشه های اصیل نقد ادبی در ایران به شمار می آید و هر چند بیشتر آثار و نظریه های این منتقدان از عیب و نقص خالی نیست، به شرط توجه به جنبه های نادرست نقد آنان، تحقیق در آثارشان، منتقدان امروزی را به موازین و ملاکهای اصولی نقد رهنمون خواهد شد.

والسلام

پی نوشت:

- ۱- پارسی نژاد، ایرج، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، چاپ اول، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۱.
- ۲- همان، ص ۱۹.
- ۳- برای به دست آوردن نمونه هایی از این نوع نقد در دوره های گوناگون ادب پارسی. ر. ک: زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، فصل پنجم: از گذشته ادبی ایران.
- ۴- روشنگران... ص ۲۸.
- ۵- نقد ادبی. ص ۵۹۶.
- ۶- روشنگران... ص ۵۷.
- ۷- این نظریه از «Shukufa Mirzaeva» است به نقل از روشنگران... ص ۶۱.
- ۸- آخوندزاده، «الغیای جدید و مکتوبات»، به نقل از روشنگران... ص ۵۱.
- ۹- این نظریه ها را مؤلف روشنگران از منبع زیر نقل کرده است: Shukufa Mirzaeva, Esteticheskie Vzglady, M.F. Akhundov, Baku, 1962.
- ۱۰- برای توضیح بیشتر ر. ک: نقد ادبی، ص ۶۳۷ و پس از آن.
- ۱۱- نقد آخوندزاده و جواب مرتضی قلی خان در این روزنامه به چاپ رسید.
- ۱۲- روشنگران... ص ۷۲.
- ۱۳- با این همه، به نظر نگارنده، بعید است که نسخه قرتیکای مورد استفاده استاد همایی، همانی باشد که آقای پارسی نژاد از آن نقل قول کرده است.
- ۱۴- نقد ادبی، ص ۶۳۷. نیز، در کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی نوشته اند: «در شعر فارسی هم اقوال و آراء آخوندزاده چندان بر تجربه و دریافت ذوقی مبتنی نیست و کسی که بر حسن الفاظ شمس الشعرا سروسش ایراد می کند... آنچه خودش در همین طرز قصیده سرایی می گوید سست و ضعیف است.» ص ۲۹۳.
- ۱۵- نه شرقی، نه غربی، انسانی، ص ۲۹۱.

۱۶- نقد ادبی، ص ۶۳۷.

- ۱۷- استاد همایی، مقدمه دیوان سروس اصطنهانی. ص ۲. به نقل از روشنگران. ص ۷۶.
- ۱۸- روشنگران... ص ۷۶.
- ۱۹- به مقاله قرتیکا که به عنوان بیوست شماره ۱ به آخر کتاب روشنگران افزوده شده است نگاه کنید.
- ۲۰- از جمله رجوع کنید به:

- احسن التوازیخ، حسن بیک روملو، تصحیح دکتر

عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، ۱۳۵۷.

- حبیب السیر، خواندمیر، زیر نظر دکتر محمود دبیرسیاقی،

کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲.

- تاریخ شاه اسماعیل صفوی، غلام محمد سرور، ترجمه

محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، مرکز نشر دانشگاهی،

۱۳۷۴.

- تذکره الملوک، نظام اداری صفویه، به کوشش دکتر سید

محمد دبیر سیاقی، امیرکبیر، ۱۳۶۸.

۲۱- آقای پارسی نژاد، مقاله قرتیکا را نخستین اثر آخوندزاده در

نقد ادبی می داند. [روشنگران. ص ۶۴] حال آنکه قرتیکا در سال

۱۲۸۳ نگاشته شده است، یعنی چهار سالی پس از رساله ایراد.

۲۲- نه شرقی، نه غربی، انسانی، ص ۱۹۱.

۲۳- نقد ادبی، ص ۶۳۷ و ۶۳۸. این نکته در خور توجه است که

استاد فقید ما، جناب دکتر زرین کوب - علیه الرحمه - حتی نامی

از رضوان به عنوان اثری در قلمرو نقد ادبی، در کتاب ارزشمند

خوبش، نقد ادبی، به میان نیاورده اند.

۲۴- «در نگارش رضوان از رعایت شیوه تقلید دقیقه ای فرو

نگذاردم. حالی که از انجام آن نسخه پیداختم خود را... سعدی

عصر پنداشتمی». مقدمه رضوان به نقل از: روشنگران، ص

۱۲۲.

۲۵- از رساله سه مکتوب به نقل از روشنگران. ص ۱۴۷.

۲۶- نقد ادبی. ص ۶۴۸.

۲۷- تحسین علامه قزوینی از نثر فارسی شکر است جمالزاده،

که از نظر مایه و موضوع به «فرقه کج بینان» ملکم شباهت دارد

ثابت کننده درک عمیق قزوینی از نقد ادبی مدرن به شیوه اروپایی

است و نشان می دهد که نثر ساده و روان، چندان هم مخالف طبع

علامه قزوینی نبوده است: «راستی آقای جمالزاده عجب فاضل و

مدققی با «esprit» اروپایی از آب درآمده است. هیچ کس گمان

نمی کرد که این جوان کم سن و سال با این کوچکی چته، این قدر

مملو و سرشار و لبریز از هوش و روح نقادی به طرز اروپایی باشد.»

نامه ۸ نوامبر ۱۹۲۵، پاریس، به نقل از روشنگران، ص ۱۸۳.

۲۸- آراین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج اول، ص ۳۱۰. و نیز در

این باره ر. ک. به «دیداری با اهل قلم» دکتر غلامحسین یوسفی،

ص ۱۱۰ تا ۱۴۷، از جلد دوم.

۲۹- نقد ادبی. ص ۶۵۶.

